



باقر خان

باقر خان

باقر خان، مبارزی که به سبب ورود به حلقه مشروطه خواهان و مجاهدتهای نستوه اش لقب ((سالار ملی)) را گرفت. وی در حوالی زنجان و در روستای ((جزیمیق)) چشم به جهان گشود. باقر خان قبل از انقلاب مشروطه در زنجان ازدواج نموده و حاصل این ازدواج دو دختر و یک پسر می باشد وی بعد از ورود به جرگه ی مبارزان تبریز در آنجا نیز ازدواج می کند که حاصل آن ازدواج هم دو دختر و یک پسر می باشد.

نام یکی از فرزندان وی که به همراه دو فرزند دیگر که در زنجان می زیسته ((بویوک ننه)) بوده که فرزند بویوک ننه نیز به نام ((بویوک آقا)) هنوز در زنجان و در روستای ((قارلوق)) زندگی می کند. اگر چه بویوک آقا امروز دوران سخت پیری را میگذراند ولی مرجع مستند و معتبری است برای دسترسی به تاریخ اسلاف خوشنام و مبارز خود.

خیلی ها باقر خان را تبریزی دانسته اند، از آنجا که قبل از تقسیمات اراضی، زادگاه وی در مسیر جاده ی اردبیل-خلخال بوده و چون جزیمیق نیز در آن زمان تابع خلخال و خلخال نیز از حوزه ی تبریز به شمار می رفته بدین ترتیب باقر خان را تبریزی دانسته اند.

باقر خان، فرزند زنجان (قلب آذربایجان)

(سالار ملی) یکی از دو مدافع معروف تبریز (مدافع دیگر ستارخان است). قزوینی گوید: در مدت یازده ماه تمام از 23 جمادی الاولی 1326 تا اواسط ربیعالثانیه 1327 ه. ق. در مقابل قشون عظیم دولتی که بحکم محمدعلی شاه تبریز را محاصره کرده بودند، در این مدت یازده ماهه ستارخان سردار ملی و همین باقرخان سالار ملی به همراهی اکثریت مردم شجاع از جان گذشته تبریز بانضمام عده کثیری از مجاهدین گرجی و ارمنه و قفقازی که از اطراف به مدد اهل تبریز روی آورده بودند شهر را مردانه دفاع نموده و با مقاومت شدید عدیم النظیر که چشم عالمی را فی الواقع خیره نموده بود حملات قشون دولتی را تقریباً در تمام مدت این یازده ماه که در اغلب روزها تجدید میشد رد کرده و حمله کنندگان را تا اردوی شان عقب میراندند و هر روز جمع کثیری از طرفین مقتول و مجروح می شدند تا بالاخره ملتون فاتح آمدند و قشون دولتی از اطراف تبریز برخاستند و بدین طریق اهالی تبریز در تحت سرکردگی ستارخان و باقرخان مشروطه را که بکلی در شرف زوال بود و در جمیع نقاط ایران شعله آن خاموش شده بود از دست استبداد محمدعلی میرزا و سرداران خونخوار و یغماگر او مثل شجاع نظام و رحیم خان چلبیانلو و حاج صمدخان شجاع الدوله و امثال ایشان بالاخره نجات دادند. پس از ختم غائله تبریز و انتقال ستارخان و باقرخان به طهران در واقعه مهاجرت ملیون از تهران به کرمانشاهان و از آنجا بقصر شیرین در اوایل جنگ عمومی اول، باقرخان با جمعی از همراهان خود نیز جزو آن مهاجرین بودند. در مراجعت ثانوی عده مهاجرین بکرمانشاهان از جمله ایشان باقرخان بود. باقرخان با کسانش در دهی در ولایت کرمانشاهان منزل کرده بودند و شبی محض گذرانیدن وقت مجلس قماری با رفقا بر پا کرده بودند و بدون احتیاط پولها را در برد و باخت آشکارا به یکدیگر رد و بدل می کردند و صاحب منزل که یکی از روسای اکراد بوده این اعمال را می پاییده و ملتفت پول دار بودن آنها شده در اثناء شب وقتی که باقرخان و همراهان غرق خواب بوده اند کردها بطمع لیره و اموال ایشان جمیع ایشان را سربریده اجساد ایشان را در گودالی دفن و مخفی کرده بوده اند. و این واقعه در شهر سنه هزار و سیصد و سی و پنج قمری و بظن قوی در نیمه دوم سال مذکور مطابق شهر هزار و نهصد و هفده میلادی روی داده بوده است. بخواهش این جانب آقای عباس اقبال مدیر مجله یادگار مکتوبی با آقای سرتیپ هاشمی داماد مرحوم باقرخان نوشته و از تاریخ قتل آن مرحوم و کیفیت آن و محل آن سوءالاتی نموده بودند و اینک مکتوب ذیل را که آقای سرتیپ هاشمی در جواب مکتوب آقای اقبال مرقوم فرموده اند عیناً و بدون تصرف ذیلا نقل میکنیم (تاریخ وصول این جواب به دست مرحوم قزوینی 23 اسفند 1326 بوده است): «مرحوم باقرخان سالار ملی در تاریخ ششم محرم 1334ه. ق. با سایر مهاجرین از تهران خارج، از طریق قم، اصفهان و کرمانشاه بخاک عراق رفته در بین همدان و کرمانشاه نیز با روسها مصالحه نموده

پس از عقب نشینی ترکها و آلمانها از عراق و تصرف آنها از طرف انگلیس ها عده ای از مهاجرین بطرف داخله ترکیه و استانبول رفته وعده ای دیگر به ایران مراجعت کردند، در همان موقع چون سالار ملی از رفتن بداخله ترکیه و پناهنده شدن به ترکها امتناع ورزید، روسها هم همه جا در خط کرمانشاه بودند او از مراجعت به ایران و تسلیم شدن مثل سایر مهاجرین بروسها نیز خودداری و اظهار نمود که چون این عمل برای او ننگ است تا رفتن روسها از خط کرمانشاه و آزاد شدن راه تهران، در حدود کرمانشاه بسر خواهد برد، این است که با هیجده نفر از مجاهدین و کسان خود در نزدیک مرز قصر (شیرین) در قلعه و خانه شیخ وهاب و محمد امین کرد طالبانی متوقف میگردد. محمد امین مزبور که از اشرار معروف و از اشخاص ابن الوقت بوده گاه با ترک و گاه با انگلیس و گاه با روس علیه آن دیگری می ساختند، در یکی از شبها موقعی که سالار ملی و کسان او در خواب بوده اند با عده ای از اتباع خود که محرمانه قبلا با آنها تبانی کرده بوده بواسطه فطرت پست و طمع اسب و اسلحه غفلتاً در حین خواب سالار و کلیه همراهان او را مقتول و اجساد آنها را در گودالی مدفون و مخفی کرده اسب و اسلحه آنها را تصرف می نمایند، پس از چندی دیگر انگلیسی ها از این موضوع مطلع می شوند، محمد امین را اغفال و دستگیر و در زیر شکنجه او را مجبور باظهار حقیقت و جزئیات امر نموده اجساد را بیرون آورده پس از معاینه و عکس برداری با علامت مخصوص در همانجا دفن میکنند و محمدامین و مرتکبین را اعدام و قلعه را نیز ویران می نمایند، چون یادداشت ها در این مورد در دسترس نمیباشد تاریخ مقتول شدن آن مرحوم را نتوانست ذکر نماید، با مراجعه به تاریخ اشغال بغداد و مراجعت مهاجرین از خاک عراق که مقتول شدن مرحوم سالار ملی پس از مدت کمی از مهاجرت بوده تقریباً معلوم خواهد شد. تصور می رود بین سالهای 1295 - 1296 ه. ق. باشد. کسروی پایان کار سالار ملی را چنین می نگارد: باقرخان سالار ملی پس از ستارخان در میان سرداران آزادیخواهی دوم کس او شمرده میشد. این مرد درس نخوانده بود و دانشی نداشت ولی در سایه غیرتمندی و مردانگی و دلیری بکارهایی برخاست که نامش همیشه در تاریخ خواهد بود. در نگهداری یازده ماهه تبریز کوی خیابان کار بسیاری انجام داده و خیابانیان همیشه سرفراز شادروانان باقرخان و میرهاشم خان بودند. سالار در تهران میزیست و گوشه گیری مینمود، چون داستان کوچ [مهاجرت] پیش آمد در تهران ماندن نتوانسته و از دنبال کوچندگان خود را با آنان رسانید و در همه جا همگام میبود و چون دوباره عثمانیان به ایران آمدند و کوچندگان دسته دسته در پی آنان می آمدند، سالار هم با میرزا علیخان یاوراف و حسن آقا قفقازی که اینان هم از مجاهدان بنام آذربایجان میبودند و با چند تن دیگر که روی هم هفت تن میشدند در دیهی در نزدیکی قصرشیرین شب را فرود آمدند و چون گمان دیگری نمیدادند و بیم نمیداشتند، پس از شام لخت شده و خوابیدند و کردان چون لیره و پول بسیار نزد ایشان سراغ میداشتند نیمه شب بسرشان ریختند و همه را در رختخواب سربریدند. بدینسان یکی از سرکردگان آزادی از میان رفت.

تاریخچه



باقر خان سالار ملی قبل از مشروطیت بنا بود. پس از مشروطیت مجاهد شد. ریاست مجاهدین محله خیابان (خیابان یکی از

محلات قدیمی تبریز است مشتمل بر بخش های واقع در جنوب رودخانه آجی در شرق شهر که تا جنوب شرقی نیز میرسید)، تبریز به دست او افتاد. پس از به توپ بستن مجلس، به دستور انجمن ایالتی مانند ستارخان دست به اسلحه برد و با قشون دولتی که تبریز را در محاصره داشت جنگ کرد. اما پس از اولین شکست که از قشون دولتی خورد، سست شده در صدد تسلیم برآمد. تا کار ستارخان که در امیرخیز، محله دیگر تبریز با دولتبان جنگ می کرد قوت گرفت، وی نیز سستی را از خود دور ساخته بار دیگر به جنگ با قشون دولتی پرداخت. در اثر همکاری او با ستارخان کار مشروطه طلبان پیشرفت کرد و تبریز از فشار محاصره راحت شد. انجمن ایالتی تبریز باقرخان را به لقب سالار ملی ملقب ساخت، و از او تقدیر کرد و آوازه اشتهارش در سراسر ایران پیچید. چنانکه در تواریخ شروپیت نوشته اند، در اثر مجاهدت ستارخان و باقرخان مشروطیت نجات یافت. اما خود تبریز دیری نگذشت که به دست قشون روس افتاد. سالار ملی و سردار ملی در تبریز نماندند و به تهران حرکت کردند. یک استقبال شاهانه از این دو مجاهد شجاع از طرف دولت مشروطه به عمل آمد. باقرخان بر خلاف ستارخان که شیخی بود، از متشرعه بود. از علمای مخالف مشروطیت که متشرعه بودند جانبداری می کرد و به آنها احترام می گذاشت. با ستارخان رقابت داشت و می گفت: مرد آن نیست که در امیرخیز جنگ کند. مرد منم که در ساری داغ با قشون دولتی جنگ کرده ام. (علی رغم این سخن این دو بزرگوار دو بازوی قوی و کست ناپذیر انقلاب مشروطیت بودند) او و ستارخان برای مشروطیت با قوای دولتی به جنگ برخاستند و موفق شدند. پس از آنکه مشروطیت بار دیگر مستقر گردید این دو نفر به عنوان قهرمان مشروطیت معرفی شدند؛ چه، مشروطیت برای خود قهرمان لازم داشت. این دو نفر از توده برخاسته بودند، در سخت ترین ایام با اتکاء به توده تبریز با شاه مستبد مبارزه کرده بودند؛ یک حرکت و نهضت ملی را رهبری کرده بودند، مسلمان بودند و به مشروطیت ایمان داشتند. این بود که به آسانی قهرمان ملت شناخته شدند. دمکراتهای آذربایجان مجسمه باقر خان را در میدان شهرداری تبریز نصب کردند.